

حس

ماهنامه الکترونیکی حس



خوش هستم...
خوبم هستم...!



به نام فداوند بشنده مهربان

با افتخار شماره دوم ماهنامه حس به شما تقدیم می‌شود

درود به شما با انگیزه‌ها.

حس صرفاً یک مجله روانشناسی نیست بلکه حاصل تجربه افرادیست که مسائل را از زاویه‌ای دیگر نگاه می‌کنند. حس یک مخاطب بیشتر ندارد و آن هم تویی!



می تونی خیلی راحت ما رو پیدا کنی!



10000252



HesGroup



www.1Hes.ir



info@1Hes.ir



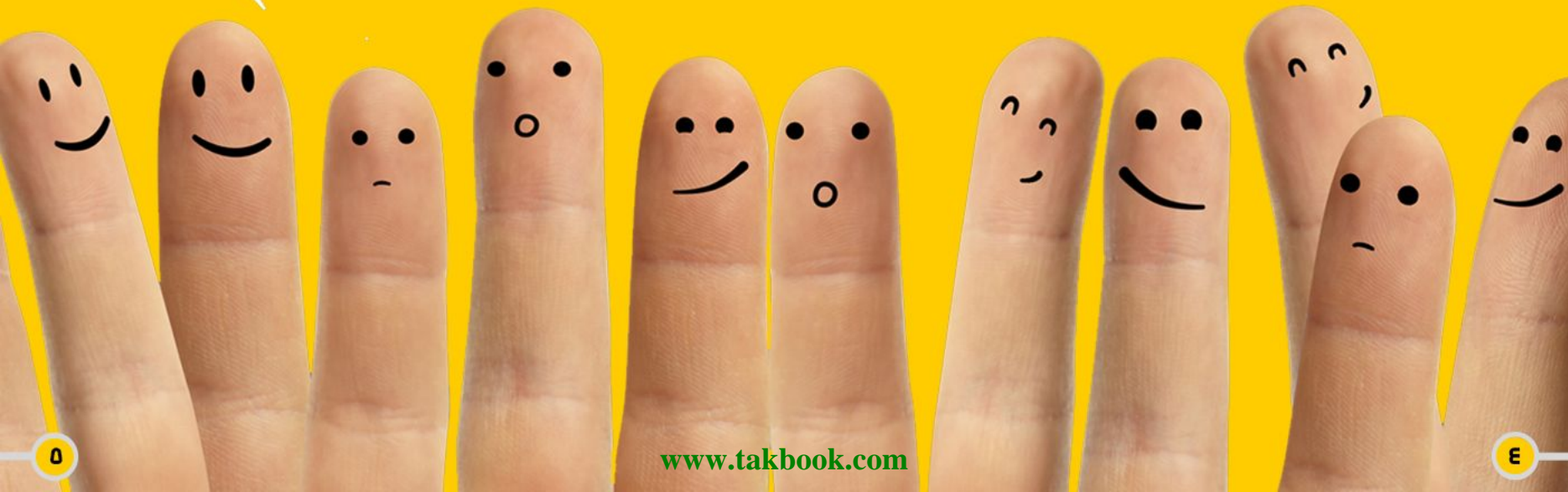
Hes10000252



FB.com/HesGroup

بیا با هم روی مجله حس کار کنیم!

ما می دونیم که زندگی تو هم مثل زندگی ما تحت تاثیر حوادث و وقایع مختلفی قرار گرفته و از این اتفاقات تجربیات مفیدی به دست آوردی. درسایی که از زندگی یاد گرفتی رو به ما هم یاد بده. ما خیلی دوست داریم تجربیات تو رو بخونیم و به کار بگیریم تا پیشرفت کنیم! مطمئنا هزاران نفر دیگه هم هستند که دوست دارند از تجربیات شما استفاده کنند. پس از شما دعوت می کنیم مقالات خودتون رو برای ما ارسال کنید تا داخل شماره بعدی ماهنامه حس قرار بدیم. راستی یادتون نره که خیلی دوستتون داریم ...





خبرنامه پیامکی حس



شما طرفداران مجله حس می توانید با ارسال نام و نام خانوادگی خودتون به شماره پیامگیر زیر در باشگاه طرفداران حس عضو بشید و آخرین اخبار مربوط به مجله حس را به صورت رایگان دریافت کنید.

۱۰۰۰۰۲۵۲



فهرست	
گذشته و آینده دزدان زمان هستند	صفحه ۱۰
با یک گل هم بهار میشه	صفحه ۱۲
کوله پشتی من برای سال ۹۳	صفحه ۲۰
درخت آگاهی و بیداری	صفحه ۳۰
در طلاق کی مقصر است؟	صفحه ۳۲
پای میز محاکمه	صفحه ۴۴
شرح وظایف کارشناس فروش	صفحه ۶۰
دروغ که شاخ و دم داره!	صفحه ۶۲
برای زندگی ۱۸ اصل تعریف کردم	صفحه ۷۰

میلاد جعفری
مدیر مسئول ماهنامه حس



گذشته و آینده، دزدان زمان هستند...

درود طرفداران بزرگوار حس ...

از رفت و آمد سال‌ها حیرانم، به سرعت پلک زدن می‌آیند و می‌روند. از شتاب لحظه‌ها که گریزی نیست، زمان را که نمی‌توان متوقف کرد، تنها باید با ثانیه‌ها رقابت کرد. باید ثانیه‌ها را لمس کرد. نباید لحظه‌ای را از دست داد، در این عمر پرشتاب، نباید از هراس اندوه غصه خورد. امروز که تمام شود دیگر نمی‌آید و فردا نیز به سرعت امروز خواهد گذشت. پس امروز را دریاب و غم دیروز و ترس از فردا را فدای امروزت نکن. امروز بهترین لحظه‌ها است. پر توان و پر انرژی امروزت را بساز. امروز که جوان‌تر از فردایی برای تلاش بهتر است. تلاش برای آینده‌ای که تو را در خود زنده نگه می‌دارد. تو را در خود می‌میراند و بزرگ و کوچکت می‌کند و این سرنوشتی است که به اختیار تو رقم خواهد خورد. پس بهترین‌ها را برای خودت طلب کن و تا فرصت هست امروز را بساز ...

پیام مدیرمسئول



محمد صفری

مشاور، مدرس و ممیز سیستم های مدیریتی



داشتم به این فکر می کردم چطور می تونم یه یادگاری ماندگار و یه
عیدی درخور با توجه به اینکه داریم روز به روز به آغاز سال نو و بهار
طبیعت نزدیک میشیم ، تقدیم دوستان و خوانندگان عزیز بکنم که
ناگهان خود موضوع فصل ها و بهار ایده ای رو در ذهنم متبلور کرد تا
با زبان طبیعت چند سطری رو با دوستان مهربانم به گفتگو بنشینم.
اجازه می خوام سنت شکنی کنم و به جای فصل بهار از پادشاه فصل ها
پاییز شروع کنم.



محمد صفری : به خدا بایک گل هم بهار میننده



تصمیم قطعی

با هم آرام آرام تو خیابون موفقیت قدم بزنیم و صدای دلنشین خِش خِش برگ‌های رنگارنگی که زیر پاهامون قصه طبیعت رو نجوا می‌کنن به دقت بشنویم. دوستان خوبم به نظر من پاییز فصلیه که طبیعت به این نتیجه رسیده که باید با افکار و عادت‌های منسوخ و دست و پاگیر خودش خداحافظی کنه؛ تصمیم قطعیش رو میگیره و شروع میکنه به برگریزان و هر آنچه که در دنیای ما بهش اینجاست که ذهن طبیعت وارد فصل زمستون میشه ...

صفحه سفیدی رو بر میداره و آماده میشه تا اون طرحی که در ذهن داره و تعالی و موفقیتش رو در پی داره، به رشته تحریر در بیاره. بله! درست حدس زدید از نظر من زمستون فصل برنامه ریزی برای رسیدن به اهداف و خواسته هایی هست که سالهاست طبیعت ذهن ما آرزوی دستیابی به اونها رو داره.

اگر تا به اینجا محدودیت هایی رو که در ذهن داشتین کنار گذاشتین، ذهنتون رو آزاد کردین و هدف ها و برنامه های روشنی رو برای خودتون ترسیم کردین وقتشه که مثل طبیعت از خواب زمستونی پاشین، بهار رو به زندگیتون بیارین ...

برنامه

ریزی

برای هدف



بهار رو به زندگیتون بیارین و به قولی طرحی نو و رنگی نو به زندگیتون بزنین. کافیه به توانایی‌ها و نیروی عظیمی که طبیعت در درون شما قرار داده باور داشته باشین و بهش اعتماد کنین. دقیقاً مثل طبیعت عمل کنین با گام‌های کوچک و حساب شده اصلاً به فکر پیمودن راه صد ساله در عرض یکی دو روز نباشین. به قول اون پستی که تو فیسبوک بود :

”آن نور موفقیت خرابه ...
باید از پله‌ها بالا برید.

دقیقاً مثل طبیعت با یک شکوفه با یک غنچه با یک برگ آغاز کنین؛ به خدا اینجا تنها جاییه که با یک گل هم بهار میشه !

پله‌ات را بگشای
زیبایی
به اندازه
شدن
پروانه



کوله پشتی ۹۳



امیر مهرانی

رئیس واحد تعالی سازمانی شرکت چارگون

کوله پشتی من برای سال ۹۳

برای من کوله پشتی مفهومی گره خورده با زندگی روزانه دارد. سالهاست که کوله دارم و با کوله اینطرف و آنطرف می روم و همواره برای خریدش دقت می کنم. اما حالا کوله ام یک مفهوم ذهنی پیدا کرده و باید یک سال گذشته را بیرون بریزم و کوله ام را برای سال ۹۳ پر کنم. تجربه ها زیادند و متفاوت. بنابراین سعی می کنم خلاصه و مفید همه را بیان کنم. اگرچه همه این تجربیات صرفا از سال ۹۲ ناشی نشده است.

من باید چطوری ببینم؟!

امسال بیشتر متوجه شدم که ما می‌تونیم انتخاب کنیم که چه چیزهایی را در دنیا ببینیم. یا حتی چه چیزهایی را در آدم‌های اطرافمان مورد توجه قرار دهیم. برای من یک آدم می‌تواند بد باشد اگر او را با ضعف‌ها و خطاهایش تعریف کنم و همان فرد می‌تواند خوب باشد اگر او را با توانایی‌ها و خوبی‌هایش روایت کنم. حتی شهرم، کشورم و زندگی می‌تواند این‌گونه باشد. امسال بیشتر درک کردم که چشم‌هایم را باید تمرین بدهم برای این‌که همانقدر که نقد می‌کند، خوبی‌ها را هم ببیند. درست مثل آفتابگردانی که همواره رو به خورشید می‌چرخد من هم می‌توانم انتخاب کنم که خوش‌بین باشم و به سمت مثبت رویدادها گرایش داشته باشم. شاید تصور کنید که این ساده‌لوحی خواهد بود. اما تجربه کردم که وقتی به انسان‌ها و موقعیت‌ها مثبت نگاه می‌کنی آنها هم روی مثبت خودشان را نشان می‌دهند. بنابراین یک آفتابگردان در کوله‌ام می‌گذارم و می‌خواهم که باز هم این تجربه را تکرار کنم.



۲ حرف و عملت را یکی کن...

وقتی در جایگاه معلم می ایستی انتظارتها از تو بالا می رود. خطای کوچکت هولناک جلوه می کند. در سال ۹۲ این موضوع از چالش های من بود و با خودم کلنجارهای زیادی رفتم.

اعتراف می کنم که زمان هایی بود که خودم را بی رحمانه به باد انتقاد گرفتم که تو نباید خطا کنی. در نهایت با خودم کنار آمدم و توافق کردم که من هم می توانم خطا کنم اما از لحظه ای که چیزی را تجربه کردم و به اشتباهم پی بردم، حق ندارم گفتار و کردارم را متفاوت کنم و در تناقض با خود زندگی کنم. پس چیزی که در کنار آفتابگردان در کوله ام می گذارم تجربه تلاش برای هماهنگی درون و بیرون است و یکی شدن حرف و عمل.





خودت تغییر باش

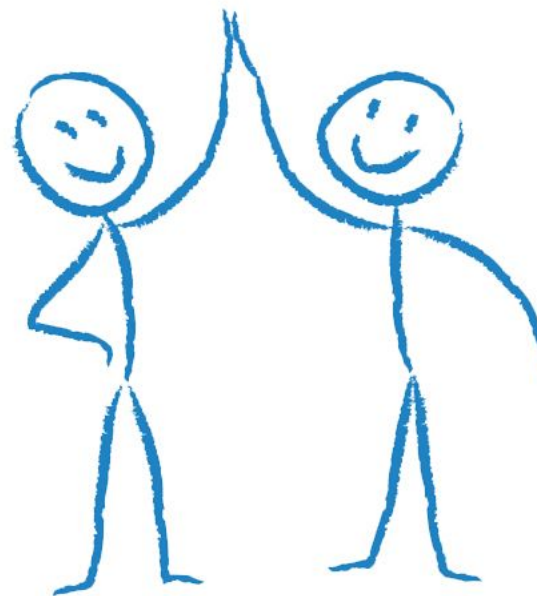


بی شک این جمله گاندى که مى گوید:

تغییری باش که در دنیا انتظار داری

برای من محبوب ترین و تاثیرگذارترین جمله است. سال ۹۲ این جمله را با تک تک سلول هایم تجربه کردم. در واقع زمانی که حرف و عمل یکی می شود و خودت آن تغییری را که می خواهی، زندگی می کنی، دنیا و آدم ها با تو همراه می شوند. می خواهم این جمله را در کوله ام بگذارم که همواره بدانم که تغییر از من شروع می شود. اگر می خواهم چیزی در دنیای اطرافم تغییر کند باید خودم آن تغییر باشم و امسال تجربه کردم که تداوم در این تغییر منجر به همراهی دنیا می شود.

پیوندهای انسانی را مستحکم کن



در پایان پاییز در روند کاری ام در زمینه کوچینگ سوالات مهمی داشتم و سعی کردم با افراد مختلفی در دیگر کشورها ارتباط برقرار کنم. در عین ناباوری دیدم که تعداد قابل توجهی از این افراد زمان زیادی را صرف گفتگو با من کردند، به دقت به سوالات من گوش کردند و پاسخ دادند و به من آموختند که سخاوت چیزی است که پیوندهای انسانی را مستحکم می کند. سخاوت را با خودم به سال ۹۳ می برم تا بیشتر سخاوتمند بودن را تمرین کنم.

۵ آزادی یعنی رهایی از بند اهداف !

بیشترین انرژی ما در زندگی صرف رقابت و به‌دست آوردن می‌شود. ما کار می‌کنیم و تلاش می‌کنیم که در زندگی به‌دست آوریم و وقتی که به آن چیزهایی که برایش نقشه کشیده‌ایم نمی‌رسیم، دچار ناراحتی‌های عمیق می‌شویم. برای من آزادی یعنی رهایی از بند اهداف و رقابت برای رسیدن. امسال بیشتر لمس کردم که در دنیا جا برای هرکسی وجود دارد. این‌گفته من نافی تلاش و کوشش و هدفمند بودن نیست.

اما همه‌ی زندگی در رسیدن به اهداف خلاصه نمی‌شود. به‌همین دلیل بخش عمده‌ای از سال، کلاس‌هایم متوقف شد و بیشتر سعی کردم مطالعه کنم. آزادی یعنی سبک و بدون وابستگی قدم برداری. آزادی یعنی در لحظه زندگی کردن. شاید تجربه آزاد بودن آنقدر عمیق است که من تنها بخش کوچکی از آن را درک کرده‌ام. هرچقدر که پیشرفت می‌کنی و بالا می‌روی آزادی‌ات کمتر می‌شود و تو خودت باید ”رها کنی“ و در جستجوی آزادی باشی.



معصومه اسکندری

روانشناسی بالینی



در سالی که گذشت به لطف سماجت ها و پیگیری های چندین ساله ی خویش، درخت آگاهی و بیداری من جوانه زد ... جوانه ای که راه درازی در پیش دارد اما هرگز به سختی و بلندای راه نمی اندیشد. گاهی کلمات از بیان و انتقال احساس های تجربه شده به شدت عاجزند چرا که ساخته ی ذهن بشری هستند و ذهن بشر درکِ قلب و روح کی تواند؟ لیک چاره ای نیست، باید از کمترین ها بیشترین بهره را جست ...

لحظه ای که دریایی تمامی ترس ها، نگرانی ها، اضطراب ها، خستگی ها، ناامیدی ها، افسردگی ها و سرخوردگی های توهمی بیش نبوده، خیال و تصویری موهوم بوده چه حسی خواهی داشت؟ حسی که من با ذره ذره ی هستی ام تجربه کردم، رهایی، آزادی و

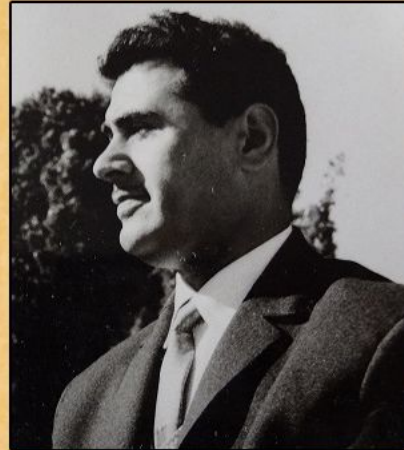
گسستن از تمام قید و بند های خود ساخته ی پوشالی... باید ها و نباید های متعارف بی ریشه، اما و اگر های عاریتی... "بیداری" تجربه ی من است، نه بزرگترین تجربه ی سال گذشته، بلکه بزرگ ترین تجربه ی سال های گذشته و سال هایی که در پیشند...

آشتی با خود و تلاش در جهت شناخت خود بی هیچ قضاوت و ارزیابی، دیدن واقعیت ها بدون تعبیر و تفسیر و پذیرش همه ی آنچه هست به همان شکل که هست، دوست داشتن بی قید و شرط انسان ها، طبیعت و سایر موجودات زنده، شناخت قالب ها و نقش های مصنوعی و غیر اصیل... و خلاصه ی همه ی محتویات این کوله پشتی عزیز "زندگی در اینجا و اکنون" و چند کتاب نورانی. جوانه احتیاج به نور دارد، به خاک و به آب برای رشد، بلوغ و بالندگی... بیداری آغاز راهیست شگفت انگیز ...



شد و تحصیلات خود را با بهترین نمرات به پایان رسانید و وارد کار قضایی برای بازپرسی و ریاست دادگستری کاشان انتخاب گردید.

ایرج خان دقیق در تاریخ بیست و سوم اردیبهشت ماه سال یکهزار و سیصد و چهل و دو شمسی در کاشان با مادر ارجمند و اصیل و مهربانم بانو مهیندخت عمرانی که خداوند سایه ایشان را برای رامبد و شهید و اینجانب پایدار نگه دارد ازدواج کردند.



به هر حال صداقت، توانایی و شجاعت او زبانزد خاص و عام بود تا در آن زمان به دستور صریح جنابان آقایان کامبیز آتابای و فرید اعلم و اجرای سریع و صریح شادروان جناب آقای پرتو وزیر محترم اسبق دادگستری، ایشان را برای پست ریاست دادگاه های خانواده و ریاست شعبات ۲۴ و ۵۴ کاخ دادگستری تهران انتخاب کنند.

پدرم شادروان ایرج خان دقیق فرزند شادروان عزت الله خان دقیق از صاحب منصبان و ریاست گمرکات کردستان و اولین تحصیلکرده اکل فرانسوی آلیانس در تهران و از نوادگان والا تبار شادروان لطفعلی خان زند از پادشاهان دوران زند بوده است. عموی پدرشان شادروان دکتر یوسف خان مفتاح جزء اولین تحصیل کردگان و دانشجویان اعزامی به سوئیس جهت فراگیری طب و سیاست و جزء صاحب منصبان ارشد اسبق وزارت امور خارجه در آن زمان بودند.

پدرم ایرج خان دقیق در بیست و چهارم اسفند ماه یکهزار و سیصد و یازده شمسی متولد شده و دوران کودکی خود را تحت نظارت پدر بزرگوارش شادروان عزت الله خان دقیق و مادر بی نظیر و اصیلش مرحومه بانو بتول ارباب اصفهانی - دختر عموی شادروان جناب آقای محمد علی فروغی (ارباب اصفهانی) نخست وزیر اسبق - در مدرسه هدایت به پایان رسانیده است و بعداً برای ادامه تحصیلات آکادمیک در سال یکهزار و سیصد و سی و سه شمسی در رشته حقوق قضایی وارد دانشگاه حقوق دانشگاه تهران



مرحوم ایرج دقیق

ریاست اسبق شعبات ۲۴ و
۵۴ کاخ دادگستری تهران

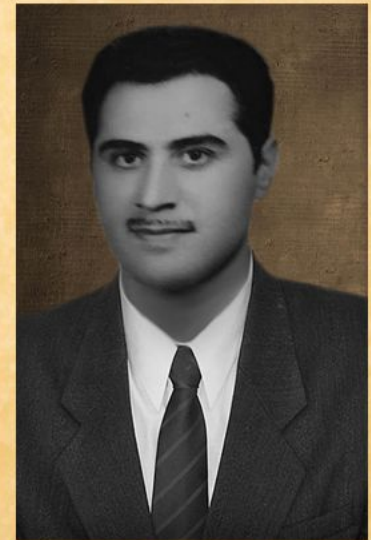
متن مصاحبه با روزنامه اطلاعات دهه ۵۰

زنان در طلاق بیشتر مقصرند یا مردان؟!

شیرین جاهد
فاطمه ایوبی

مصاحبه سرکار خانم شیرین جاهد و سرکار خانم فاطمه ایوبی
۲ تن از ژورنالیستان برجسته روزنامه اطلاعات اسبق ایران با
پدرم ایرج خان دقیق در مورد مشکلات و اختلافات خانوادگی در
پست ریاست دادگاه خانواده بسیار جالب و قابل توجه بود که
جواب ایشان به طور خلاصه دخالت اطرافیان را در به هم
خوردن زندگی کارساز و موثر می دانست. بعد از آن پدرم با
۱۵ سال خانه نشینی و مطالعه مستمر و به روز رسانی خود، به
عنوان وکیل پایه یک دادگستری مشغول به کار شدند و به
مدت ۱۵ سال هم با این حرفه خدمت می کردند.

متاسفانه قرعه مرگ در ساعت
۴ بامداد هفدهم اسفند ماه ۱۳۸۸
در کشور فرانسه (شهر پاریس)
در بیمارستان قلب پیتیه،
هفت روز قبل از زاد روز شان
رقم زده شد، و ایشان را در
تاریخ بیستم اسفند ماه با
مراسم تمام ایرانی در
آرامستان شارنتون واقع در
محله بو آ دو ونسنت به خاک
سپردیم و برای تبرک خاک و
گلاب ایران را نثارشان کردیم.



یاد این همسر و پدر و دوست مهربان و دانشمند فرزانه در علم
حقوق همیشه با ما جاودانه خواهد ماند. با سپاس و درود فروان
به روح ملکوتی ات. فرزندت فربد دقیق

به سراغ آقای دقیق رئیس دادگاه ۵۴ رفتیم و در مورد طلاق به گفتگو پرداختیم. وی در پاسخ به اینکه آیا در کار طلاق زن بیشتر مقصر است یا مرد، گفت: برای این پرسش پاسخ صریح و قاطع وجود ندارد. اما من می توانم بگویم که در یک نگرش کلی، زنان همیشه در ازدواج های خود دچار اثرات عاطفی شدید هستند و وقتی شوهری پیدا می شود کمتر درباره آن تحقیق می کند و با شناسایی و اطلاعات ناقص به خانه بخت می رود. این نارسایی پس از چندی عوارض خود را نشان می دهد و برای زن مسائل جدیدی را به وجود می آورد که نمی تواند با آن بسازد و سرانجام راهی دادگاه خانواده می شوند و کار به طلاق کشیده می شود. متأسفانه این عاملی است که من نمی دانم چگونه می شود آن را به خانواده ها و دختران تفهیم کرد و روشن ساخت. اما وسائل ارتباط جمعی به ویژه مطبوعات در



● دقیق (رئیس دادگاه):

- دخالت دیگران در
زندگی زناشویی، از عوامل
کار ساز در طلاق است



حد خود می توانند در این زمینه نقش روشنگری داشته باشند. تذکر فوق الزاما به معنی آن نیست که باعث و یانی طلاق زنان هستند بلکه این تذکر به خاطر آن است که آگاهی از آن در پیش گیری طلاق و بر هم خوردن شیرازه زندگی امری است ضروری و حیاتی... اما اینکه در کار طلاق مردان بیشتر مقصرند یا زنان، تا آنجایی که پروانده های ما نشان می دهد سهم مردان بسیار زیادتر از زنان است. باز در این مورد باید متذکر شوم در بررسی پدیده طلاق، تنها به مقصر بودن مرد یا زن نباید اکتفا کرد و باید مورد طلاق را از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و روانی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. چه بسا در طلاق تنها یک مورد، یعنی مسئله اقتصادی یا مسئله روانی، آتش

افروز باشد. اما در اکثر نزدیک به اتفاق طلاق ها همه عوامل فوق و حتی سطح فرهنگ مردم هر یک، نسیتی دارند. موضوع اقتصادی در طلاق های طبقات کم درآمد نقش اساسی دارد. حقوق و درآمد وقتی برای تامین نیازهای ضروری یک خانواده کافی نباشد، ناگزیر بین زن و مرد گفتگو و دعوا به راه می افتد و در یک زمان طولانی این دعوها محیط خانواده را برای آن زن و مرد مبدل به جهنمی می کند و هیچ کدام نمی خواهند و یا نمی توانند در آن باقی بمانند. مسائل مادی زندگی یک نقش زیر بنائی در تحکیم روابط خانواده دارد. وقتی پایه های یک خانواده متزلزل شد خواه ناخواه روزی فرو می ریزد و ما در دادگاه های خانواده صدها پرونده طلاق داریم که ریشه

اصلی آن کمبود درآمد و حقوق و نبودن پول و نظایر آن است. البته این نوع دعوها در خانواده های مرفه کمتر است. یکی دیگر از عوامل اقتصادی که در پرونده های طلاق دیده می شود در سکونت یا محل سکونت خانواده است. کرایه خانه و نداشتن شناخته شخصی در بسیاری از پرونده ها علت شناخته شده است. کرایه خانه بخش بزرگی از درآمد خانواده را جذب می کند و چیزی برای بخور و نمیر باقی نمی گذارد. این جا دعوا و ناسازگاری رخ می دهد و پای طلاق به میان کسیده خواهد شد. یکی دیگر از دلایل، دخالت های بی جای دیگران است که بجای درست کردن کار، کار را خراب تر کرده و زن و شوهر را به دادگاه می کشاند. توضیحات فوق دلایل

اصلی طلاق در سطح کشورمان را نشان می دهد. البته خارج از این موارد که جنبه کلی دارد، موارد بی شماری هم پیدا می شود که باید محدود و استثنایی دانست. یعنی این موارد از دلایل اساسی طلاق نیست. مثلا مسائل روانی ... آقای دقیق اضافه کرد: توضیحات فوق یک طرف قضیه را که طرف برتر و اصلی می باشد روشن می کند. اما مواردی هم هست که باید در قوانین اصلاح شود. مثلا، به نظر من قانون فعلی حمایت خانواده باید مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گیرد. این قانون بر اساس تجربه های گرانمایی که در سال های اخیر پیدا کرده است باید تکمیل گردد. جامعه ما در حال رشد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است. هر نوع پیشرفت زمینه های نو به وجود می آورد

که لازمه آن تطبیق قوانین جاری مربوط به حمایت خانواده با مقتضات آن است. وقت نگاه کردن مجدد به قانون خانواده فرا رسیده است. باید در این تجدید نظر، از نظرات قضات دادگاه های خانواده که هم جنبه علمی دارد و هم جنبه تجربی استفاده کافی شود و قضات مورد مشورت قرار گیرند.

نکته دیگر این است که باید اختیارات قانونی دادگاه های خانواده بیشتر گردد و دادگاه خانواده این اختیارات را داشته باشد که در موقع رسیدگی مثل دادرسی که در مورد شکاست جزایی زن دایر به ترک انفاق از شوهر رسیدگی می کند، بتواند مرد را از نظر جزایی مجازات کند و این اختیار دادرسی به دادگاه محول شود و خانواده های بداند که اشخاص ثروتمند و پول دار زیاد

نمی توانند دخترانشان را از هر لحاظ خوشبخت نمایند. به نظر من کارمندان دولت و کارمندان شرکت های خصوصی و حقوق بگیر وضعشان برای تامین زندگی خانواده و خوشبخت کردن آنان بهتر است. نظر دیگر من این است که اگر دستگاهی با اعتباری کافی در کنار دادگاه خانواده وجود داشته باشد، دادگاه خانواده می تواند هنگام رسیدگی به پرونده به خانواده مستمند که بدون خرجی هستند کمک مالی کند. چه بسا همین آرامش اقتصادی موجب شود که پرونده به جای طلاق به تفاهم و آشتی برسد. در حال حاضر یکی از مشکلات دادگاه های خانواده این است که حجم پرونده ها و فشار کمیت کار را فلج کرده است و یا حداقل اینکه تحقیق و رسیدگی لازم و کافی روی تمام

پرونده ها انجام نمی گیرد. عقیده من این است که برای آنکه دعاوی خانوادگی مورد رسیدگی سریع قرار بگیرد، قبل از اینکه پرونده به دادگاه خانواده احاله گردد، در سازمان خاصی که در آن اشخاص با صلاحیت و با ایمان و صاحب تخصص عضویت دارند مورد بررسی و موشکافی قرار بگیرد. این عده ابتدا تحقیق می کنند و با طرفین دعوا به گفتگو می نشینند و چه بسا موفق شدند کار را در همین مرحله به تفاهم برسانند.

* در مورد ازدواج سوال کردم که آیا قانون در این مورد دست مرد را باز گذاشته است؟ وی گفت:

ماده ۱۶ قانون حمایت خانواده قدرت کافی در اختیار دادگاه گذاشته است و دادگاه ها می توانند برای جلوگیری از سو

استفاده مردان اقدام کنند.

* در طول خدمت خود که به بسیاری از پرونده های طلاق رسیدگی کرده و رای داده اید به نظر شما در آن نوع دعوایی که خیانت همسر عامل طلاق بوده، زنان بیشتر مقصر بودند یا مردان؟ در این مورد من آماری نگرفته ام اما معمولاً این اتهامات بیشتر متوجه مردان است که مقدمات و تسهیلات بیشتری دارند، به همین جهت بیشتر تخطی می کنند و زودتر هم گرفتار می شوند و کار به دعوا و سر انجام طلاق کشیده می شود. اما این موارد در زندگی های مرفه، ناشی از بی بند و باری است. روابط آزادانه زن و مرد هر دو را به تخطی و روابط نامشروع می کشاند و یک وقت متوجه می شوند که کارشان به طلاق کشیده شده است.

حامد جعفری
مدیریت دولتی



پای‌میزم‌حاکمه
چقدر زشت بودم!





دیروز مثل هر روز دیگه تکرار مکررات رو شروع کردم، ساعت شش صبح از خواب بیدار شدم و بدون اینکه اراده کنم از رختخواب بیرون اومدم لباس پوشیدم و به طرف در خروجی رفتم تا به سرویس محل کارم برسم، یه روز دیگه مثل تمام روزهای قبلی به دفترم برم و کار کسل کننده و دلمرده ی خودم رو شروع کنم، واقعاً که زندگی بی معناست!

با عجله بند کفشهام رو بستم و به طرف در رفتم که ناگهان بند کفش به زیر پام رفت و تعادل خودم رو از دست دادم و سرم محکم به لبه سفید رنگ پله خورد و بیهوش شدم، چند لحظه بعد به هوش اومدم، خون از پله ها می چکید، سرویس رفته بود، دوباره باید آژانس می‌گرفتم، مادر و برادرم

بالای سرم بودند و گریه می‌کردند، احساس درد نداشتم، چند لحظه ای طول کشید تا صدای گریه ها رو بشنوم، بلند شدم اما حدود هشتاد کیلو از وزنم رو از دست داده بودم، دوباره سعی کردم، اما قسمتی از وجودم که جسم من بود از جا بلند نمی شد! من مرده بودم! یعنی واقعاً مرده بودم؟!

به همین سادگی؟! من رو به بیمارستان بردند، پزشك معالج به برادرم گفت: برادر شما چند دقیقه پیش دچار خون ریزی مغزی شده و در جا فوت کرده....! درجا؟ کجا؟ چند لحظه پیش؟! خانواده ام باید این واقعیت رو قبول می‌کردند که من مردم، هرچند هنوز خودم باور نکرده بودم! به سرعت مراسم تحویل جسد و شستشو و خاکسپاری انجام شد، و من می رفتم تا مراحل بعدی حیات رو تجربه کنم، دیشب شب اول قبرم بود و باید تمرکز خودم رو حفظ می‌کردم، سعی می‌کردم نام بزرگان دین رو بخاطر بیارم تا وقتی دو فرشته ترسناك خدا نام آنها رو می پرسند بتونم جوابگو باشم، سکوت همه جا رو گرفته بود، نگرانی های من رفتار همکارانم، ترافیک، تورم، بیکاری، بی پولی، آرزوها و هیچ چیز دیگه نبود، نگرانی من حالا خود من بودم!

دقایقی بعد زیر قبر شروع به لرزیدن کرد ...



زیر قبر شروع به لرزیدن کرد، و زشت ترین و بزرگترین موجوداتی که میتونستم تصور کنم از زیر پاهام بیرون آمدند، قطعاً اگر نمرده بودم با دیدن آن دو هیولا قبض روح شده بودم! منتظر اولین سوال بودم، احتمالاً در مورد نماز خواندن بود. طوری با چشمهای ترسناک شان به من زل زده بودند که احساس میکردم تا حالا هیچ انسانی ندیدند، یکی از آنها رو کرد به دیگری و گفت: ترس، این یه آدمه! شاید اگر قدرت تکلم داشتم میگفتم معلومه که من یه آدم هستم احمق، مگر به جز آدمها از کسی هم سوال می پرسید؟! یکی از آنها که زشت تر بود مثل اینکه فکر من را خونده باشه گفت: تا وقتی ازت چیزی نپرسیدم حرف نزن. و مکالمه ما شروع شد.....

- به کدوم هدف زندگیت رسیدی؟! یکه خوردم، این دیگه چه سئوالی بود؟! تمام توانم را جمع کردم و گفتم: من.....من.....من.... نماز می خوندم!





- به کدوم هدف زندگیت رسیدی؟!
انگار قانع کننده نبود، من منظور شما رو فهمیدم، من روزه هم می‌گرفتم..
- این آخرین باره که ازت می‌پرسم، به کدوم هدف زندگیت رسیدی؟!
برای این سوال برنامه ریزی نکرده بودم، نمیدونستم چه جوابی درسته، سکوت کردم.
اگر کمی وقت کشی میکردم شاید جواب مناسبی به ذهنم می‌رسید، گفتم: من برنامه ریزی کرده بودم، تو شش سالگی میخواستم خلبان بشم، اما زود فهمیدم که این یه آرزوی بچگی بیشتر نیست،

بعد میخواستم فوتبالیست بشم، اما بخاطر اینکه روابطی نداشتم نتونستم پیشرفت کنم، بعد خواستم معمار بشم که قسمت نبود، اگر اوضاع مالی خوبی داشتم ازدواج کرده بودم، تصمیم گرفتم..... هرچی حرف می‌زدند..... بله تصمیم گرفته بودم نویسنده بشم که بند کفش لعنتی رفتم زیر پام و خوردم زمین، البته من آدم خوبی بودم همیشه رفتارم با مادرم با مهربانی بود، و با همه ی مردم با خوش رفتاری برخورد میکردم.
- نمیشه، قسمت نبود، اوضاع مالی، روابط، آرزوی

بچگی

این حرف را گفت و رو کرد به دیگری گفت:

- اینم یکی مثل بقیه ست...

- نه واقعاً راست میگم من میخواستم اما نشد، البته من با دیگران خوب بودم، اگر خواستید تحقیق کنید! هرچیزی که میگفتم یکی از آنها یادداشت میکرد.

- ارتباط تو با دیگران برای ما مهم نیست، من در مورد رابطه ای که با خودت داشتی سوال میکنم، طبق قوانین تعریف شده برای آدمها، هرکسی خواسته ای داشته باشه به خواسته اش میرسه، اما تو باعث تاسف هستی...

- چند بار تلاش کردی؟

خیلی زیاد

- یه دروغ دیگه و یه ترسوی دیگه! طبق قوانین آدمها، هر کس تلاش کنه به چیزی که میخواد میرسه.

نتونستم این حرف رو تحمل کنم، تصمیم گرفتم چشمهایم رو ببندم و جواب گستاخی این موجود زشت رو بدم، گفتم: من اشرف مخلوقات هستم، خدای بزرگ من رو از وجود خودش آفرید، از روح خودش در من دمید، و من رو برتر از هر موجود دیگه ای حتی تو قرار داد، من بهترین طراح خدا هستم، از ترس چشمهایم رو باز نمی‌کردم، منتظر یه گرز آتشین



بودم که به وجودم ضربه بزنه، اما اتفاقی نیفتاد، آرام چشمهایم رو باز کردم و دیدم اون غول زشت کمی آرام تر شده، جثه کوچک تری نسبت به قبل پیدا کرده.

- و من هم بهترین طراحی تو! خب بهترین طراحی خدا! تمام دوستان ما به تو کمک میکردند، خورشید، ماه، ستارگان، انسانها و چیزهایی که انسانها خلق کرده بودند، مورچه ها، حشرات، درختان، دریاها و ... البته رویاها....! اما تو به هیچ هدفی نرسیدی، سوال سوم: چرا؟

موجود زشت بی شعور اشتباه نمیگفت، هیچ بهانه ای نبود، من خودم نخواستم که به رویاهام برسم، بغضم ترکید و

اشک از چشمانم سرازیر شد، گفتم: من ترسیده بودم، اگر شغلم رو رها میکردم و به سمت رویاهام میرفتم، شاید همه چیزم رو از دست میدادم، من از قضاوت مردم، از اینکه اطرافیانم از من ناراحت شوند، می ترسیدم.

- بهانه این ها رو یادداشت کن، طبق قوانین اگر آدم ها به اشتباهاتی که کردند اقرار کنند، عذاب کمتری رو تحمل میکنند. پرسیدم: بهانه، ترس؟ این اسم شماست؟

کسی که سوال می پرسید جواب داد:

- بله من ترس هستم، این هم بهانه.

من فکر میکردم نام دیگه ای

داشته باشید؟

- آدمهای متفاوت پرسشگران متفاوتی دارند، بعضی هاتنبلی، حسادت، غرور، فقر، قناعت و چیزهای دیگه، اما از بیشتر انسانها من سوال می پرسم.

چرا تو؟

- چون خود تو من رو خلق کردی! تو ترس و بهانه رو خلق کردی، حالا ما کنار تو هستیم!

اگر من شما رو خلق کردم، پس اشتباه هم باید اینجا از من سوال میکرد، چون من اشتباهات زیادی کردم.

- شاید، اما طبق قوانین آدمی و به خواست خداوند هیچوقت انسانها بخاطر اشتباهاتی که کردند مواخذه نمی شوند، چون اشتباهات نشان میدهد که آدمی

در مسیری در حال حرکت قرار دارد.

این غیرممکنه! من شما رو خلق نکردم.

- هر بار که رویاها از تو خواهش میکردند که آنها رو خلق کنی، تو من رو خلق میکردی، تا اینکه بعد از مدتی آنها ناامیده شده و رویاهای تو به زندگی دیگران رفتند. تو من رو خلق کردی و من هم بهانه را، بهانه هم تردید را، تردید هم سستی را، تا اینکه وجود تو پر شده بود و جایی برای دیگران نبود و تو شکست را خلق کردی و قدرت، شادی، فرصت همه از وجود تو رفتند.

باور کردنش دشوار بود، من برای اولین بار با ترسهای خودم



روبرو شده بودم.. گفتم: اما تو از اولین روز تولد در وجود من بودی، تو به من تحمیل شده بودی.

- قرار بود مراقب تو باشم، اما من همه زندگی تو شدم.

گیج شده بودم، مات و مبهوت به زندگی خودم در دنیا فکر میکردم، چطور این ممکن بود؟ من از همه رویاهای زندگیم گذشته بودم فقط بخاطر اینکه می ترسیدم. گفتم: اما واقعاً من تلاش کردم، من سعی کردم که به خواسته هایم برسم، اما نشد...

- ترس نگاهی به بهانه کرد و ساکت ماند، بهانه ادامه داد: قوانین اشتباه نمیکنند، خداوند رویاها را محقق شده به

موجودات میدهد.

پس چرا رویاهای من هرگز به واقعیت تبدیل نشد؟

- اینجا فهرستی از بیشترین سوالاتی ست که تو از خودت پرسیدی:

يك: غذا چی داریم؟

دو: قیمتش چقدر میشه؟

سه: ساعت چنده؟

چهار: امروز چندمه؟

پنج: این دیگه چه جورشه!!!

- و البته در تمام مدت پاسخ ها به تو داده می شد، مدتی قبل انسان محترمی به اینجا آمده بود که سالهای زیادی فقط به يك سوال اندیشیده بود.....

چه سوالی؟

- چگونه دنیا را روشن تر کنم؟! و البته بعد از مدتی رویای روشنائی دنیا به او داده شد.

هیچ تضمینی وجود نداشت که اگر من به رویاهام گوش بدهم، آنها محقق شوند. من انگیزه ای نداشتم.

- انگیزه تمام مدت به تو نگاه میکرد، اما تو تمام وقتت را با حسرت پرسه میزدی، هنوز هم در دنیا تو را سرگردان جستجو میکند.

برای يك لحظه از کوره در رفتم، شروع کردم به فریاد کشیدن: مسخره ها ترس و بهانه و انگیزه و حسرت... این چیزها وجود ندارند، خنده آورده اگر کسی بفهمه من دارم با این مزخرفات

حرف میزنم، یه عمر بدبختی کشیدیم حالا چه چیزائی که آدم نمی بینه. جل الخالق!! بزارید برگردم تو دنیا، هزارتا کار دارم!

- به کجا؟

با اشاره زمین را نشان دادم و گفتم: اونجا، جایی که همیشه بودم، دنیای خودم.

- تو هرگز آنجا نبودى، تو فکر میکردى که آنجا هستى! تو هیچ لحظه ای از زندگی را به یاد نمیاری، چون در هیچ لحظه ای نبودى!

راست میگفت، من به جز چند تا خاطره مبهم هیچ چیز دیگه ای به یاد نداشتم! گفتم: من از تو نمی ترسم، بیا منو نابود کن، فلسفه بافی کافیه...!

- بارها تو را نابود کردم، دیگه



از این کار لذت نمی برم.

پس بیا منو عذاب بده و برو که دیگه خیلی وقتم رو گرفتی!

- ترس نگاهی به بهانه انداخت و پرسید: چه مجازاتی برای این آدم در نظر گرفته شده؟

- بهانه نگاهی به برگه ی یادداشتها انداخت و با افسوس گفت: اشد مجازات.

پرسیدم: اشد مجازات چیه؟

- ترس گفت: نرسیدن به رویاها..!

گفتم: فقط همین؟!!!

- عذابی که برای تو در نظر گرفته شده، نرسیدن به رویاهاست، دیگه هرگز رویایی به تو داده نخواهد شد، تو رویای هیچ کس نخواهی بود،

هیچ چیزی توسط تو بهتر نخواهد شد، لذت و خنده کمتر با تو خواهند بود به زندگی دنیایی خودت ادامه میدهی و بعد از مدتی جناب عشق تنها خلقت خداوند از وجود تو پر خواهد کشید، بعد از آن تنها حسرت از تو مراقبت میکند. خدا نگهدار....!

فکر نمی‌کردم خیلی بد باشه، اما به هر حال ناراحت کننده بود، امروز دومین روزه که تو این دنیا هستم، اینجا خیلی شبیه دنیای شماست، من یه دفتر کار دارم، مثل قبل هر روز به دفتر کارم می‌رم و مدتها به ساعت دیواری زل می‌زنم تا زودتر ساعت کار اداری تمام بشه و برگردم خونه، یه چندباری سعی کردم

این کار رو رها کنم و دنبال کار مورد علاقه ام برم، اما حوصله نداشتم، فکر کنم قسمت اینه که سر همین شغل بمونم، امروز یه خانم زیبا و مهربون رو دیدم، فکر کردم شاید اگر با هم آشنا بشیم بتونیم با هم ازدواج کنیم، اما با خودم گفتم الان که اوضاع مالی خوبی ندارم،

صبر کنم یه چند وقته دیگه شاید دوباره دیدمش، زندگی اینجا خوبه، تنها فرقی که اینجا نسبت به دنیای شما داره رویاهاست، اینجا هیچ رویایی وجود نداره، اینجا همه چیز از سر عادت و اجبار و تقدیره، اینجا دیگه ما نمیتونیم چیز جدیدی انتخاب کنیم، یا آدم دیگه ای باشیم ما دیگه نمیتونیم

تغییر کنیم و چیزی رو تغییر بدیم، شاید اگر نترسیده بودم الان زندگی بهتری داشتم، کاش با رویاهام دوست شده بودم، ترس بهم گفت تنها همراهت از این به بعد فقط حسرت، من مجبورم که حسرت بخورم، من تو آخرین لحظه از ترس یه سؤال پرسیدم که شاید سؤال شما هم بوده، از ترس پرسیدم من چطوری باید تو را از بین می بردم؟ آرام خم شد و به چشمهام زل زد و گفت: همین جوری! و بعد غیب شد!

اگر شما هم ترس را می بینید به چشمهایش نگاه کنید، نقطه ضعف تو چشمهای ترسه، به چشمهای ترس خیره بشید، چشم تو چشم و او نابود میشه. از ترس نترسید ...



شما را نصیحت نمیکنم فقط قصد دارم درك کنید که به زودی آن دختر خانوم ازدواج میکند، يك نفر ديگه پایان نامه دکترای شما را ارائه میکند، شرکت تجاری شما توسط شخص دیگری تاسیس میشود، کارمندان شما برای شخص دیگری کار میکنند، سوئیچ اتومبیل گران قیمت شما در جیب يك نفر ديگه قرار داره، شاید همان کسی که به چهره آن غریبه لبخند زده!!
 یادتون باشه که به قول ترس:

”خدا رویاها رو محقق شده آفریده

به زودی می بینمتون.

ارزش خلق رویاها خیلی بیشتر از ترسیدنه، رویاهای ما چیزهای متفاوتی هستند، ترس بیشتر یعنی رویای با ارزش تر! ترس به شکلهای متفاوتی خودش را نشان میده مثل فکر فقر، فکر کم ارزش تر بودن از دیگران، غرور، خودخواهی و انواع چیزهای ديگه، اما هیچوقت اجازه نابود کردن رویاهاتون رو به ترس نسپارید، از آن دخترخانوم خواستگاری کنید حتی اگر هیچ پولی ندارید، به آن غریبه لبخند بزنید حتی اگر فکر کنه که شما دیوانه هستید، به پایان نامه دکترای فکر کنید حتی اگر دیپلم خودتون رو با معدل ده اخذ کردید، به حساب های شخصی پر از پول فکر کنید حتی اگر توانایی خرید کتاب چگونه ثروتمند شوم را هم ندارید! من

آزاد باش ...
 مثل من ...
 مثل خلیا !

شرح وظایف واحد فروش و بازاریابی کارشناس فروش



داشتن اطلاعات به روز و آشنایی کامل از رزومه شرکت

آراستگی ظاهری و عملی، داشتن روحیه مشارکت

اعتقاد به اینکه مشتری همواره مقدم است

روابط عمومی بالا و دید وسیع

اعتقاد به شرح وظایف و رسالت سازمانی

داشتن مدرک مرتبط با فروش و بازاریابی

توانایی پاسخگویی با احترام و نزاکت به مشتریان

تبعیت از خط مشی مدیرعامل، مدیر فروش و سازمان

برگزاری جلسات منظم با مشتریان بالقوه و بالفعل

آشنایی به نرم افزارهای فروش، اکسل و ورد و مسلط به تایپ

آشنایی به مفاد مبایعنامه

سعی در متقاعد کردن مشتری که منجر به فروش شود

تهیه گزارشات ادواری به صلاحدید مدیریت فروش

کمک در ایجاد هماهنگی با مدیریت مالی برای فعالیت های مالی





پویا ودایع

مدرس و سخنران زبان بدن



می دانید چطور می توان دروغگویی یک فرد را تشخیص داد؟ آیا واقعا می توان از روی حرکات یک نفر متوجه شد که چیزی را پنهان می کند یا در حال دروغ گفتن است یا حتی خیانت می کند؟ اصلا کدام حرکات هستند که خیانت افراد را فاش می کنند؟ حرکاتی که دست روی صورت انجام می دهد می تواند نشان دهنده خیلی چیزها باشد و بیشتر از همه خیانت و دروغ، چون زمانی که ما دروغ یا خیانتی را می بینیم، می شنویم یا از آن سخن می گوئیم بیشتر سعی می کنیم دهان، چشم ها یا گوش هایمان را با دست خود پنهان کنیم. البته ناگفته نماند هنگامی که یک نفر از علامت دست روی صورت استفاده می کند صددرصد به معنای دروغگویی یا خیانت نیست بلکه مشاهده دیگر علائم می تواند ظن شما را تأیید کند، اینکه فقط به طور خاص به علامت دست به صورت توجه کنید کافی نیست.

از کجا بفهمیم کسی دروغ میگه؟

آموزش زبان بدن





کاری است که بچه ها انجام می دهند، یعنی دست هایشان را روی هر دو گوش می گذارند تا از شنیدن سرزنش های والدین خودداری کنند. انواع دیگر علامت مالش گوش عبارتند از: مالیدن پشت گوش، حفاری انگشت (که نوک انگشت در داخل گوش به عقب و جلو پیچ می خورد) و کشیدن نرمه گوش یا خم کردن تمامی گوش به سمت جلو به صورتی که سوراخ گوش پنهان بماند. این حرکت آخر نشانه این است که شخص به حد کافی شنیده یا مایل به صحبت کردن است.

پر از تردید

وقتی فرد شروع به خاراندن گردنش می کند یعنی انگشت اشاره دستش زیر نرمه گوشش را می خاراند یا حتی شاید کنار گردن را بخاراند، می تواند نشان دهنده خیلی چیزها باشد که بیشتر از همه نشانه تردید و عدم اطمینان و نمایانگر شخصی

دروغی است که در مقابلش است، مثلاً پرهیز از مشاهده چهره شخصی که دروغ می گوید. مردها بیشتر چشم های خود را با شدت می مالند و چنانچه دروغ بزرگ باشد، بیشتر نگاه خود را برمی گردانند و حتی به زمین نگاه می کنند. زنان یک مالش آرام و کوچک درست زیر چشم به کار می برند که دلیل آن می تواند در تربیت آنها باشد که باید از انجام حرکات صریح اجتناب کنند یا می خواهند از خراب کردن آرایش خود جلوگیری کنند. البته خانم ها هم گاهی با تماشا کردن سقف، به طور ناخودآگاه سعی می کنند گوینده را ببینند.

دیگر نمی خواهد بشنود

وقتی دست به سمت گوش ها می رود این حرکت تلاشی است از طرف شنونده تا با گذاشتن دست روی گوش یا اطراف آن مانع ورود کلمات شود یا به عبارت دیگر حرف های بدی نشنود. این مدل شبیه همان

نامحسوس باشد. بعضی خانم ها خیلی محتاطانه از این حرکت استفاده کرده و خیلی آرام بینی را نوازش می کنند تا آرایش صورت شان خراب نشود. اما چرا این اتفاق می افتد؟ چون با ورود افکار منفی به مغز، به طور ناخودآگاه به دست فرمان پوشاندن دهان داده می شود اما در آخرین لحظه تلاش این است که این حرکت کمتر آشکار به نظر برسد، بنابراین دست از سمت صورت به عقب کشیده می شود که نتیجه آن لمس سریع بینی است. توضیح دیگر آن است که دروغگویی موجب سوزش عصب های بینی می شود که برای از بین بردن این احساس عمل مالش بینی صورت می گیرد.

نمی خواهد دروغ ببیند

وقتی دست ها به طور ناخودآگاه به سمت چشم ها می روند و شروع به لمس آنها می کنند این حرکت نشان دهنده تلاش مغز برای ندیدن خیانت یا تردید در برابر

وقتی از دهان محافظت می کند

محافظت از دهان یکی از محدود حرکات بزرگسالان است که به اندازه حرکات کودکان گویاست. در این علامت در حالی که مغز خودآگاه دستور می دهد که از گفتن دروغ اجتناب شود، دست دهان را می پوشاند و انگشت شست به لب فشار می آورد، گاهی اوقات شاید فقط چند انگشت یا حتی مشت بسته روی دهان را بپوشاند، اما معنی کماکان یکسان خواهد بود. اگر طرف مقابل هنگام صحبت کردن از این علامت استفاده کند احتمالاً دروغ می گوید و اگر هنگام صحبت شما دهان خود را بپوشاند یعنی گمان می کند شما دروغ می گوید.

وقتی بینی خود را لمس می کند

در اصل حرکت لمس بینی مدل پنهانی و بسیار ظریف حرکت حفاظ دهان است. این حرکت شاید شامل چند مالش آرام در زیر بینی و شاید یک لمس بسیار سریع و تقریباً



محمد علی عاشوری
مدیر عامل شرکت تدبیر ریتون



وقتی برای زندگی ۱۸ اصل تعریف کردم

هنوز عین روز جلوی چشمامه و حس اون روزها هنوز زیر پوستم کاملاً احساس میشه، روزهای شیکی که فراموش کردنشون برای من محاله، اسفند ماه ۸۹ بود که از سازمان نظام پرستاری جدا شده بودم، آخرین جایی که سمتی به عنوان مدیریت شبکه کامپیوتری رو تجربه کرده بودم، چند روز عید رو رفتم نمک آبرود، همسرم واقعا در این روزها نقش پرنکی داشت، یار واقعی و گرانبهایی که در اوج اون سختیها همراهیم می نمود.

۳ ماه میگذشت خرداد ۹۰ در یک شرکت کامپیوتری مشغول به کار شدم، اما هنوز از یه چیز ناراضی بودم، اونم قوانینی بود که از سن ۲۰ سالگی دنبال می کردم و هنوز جرات عملی کردنش رو در خودم نمی دیدم. ۶ ماه بعد با یک تماس تلفنی شروع شد. مسعود محمدی بود، نمیدونم چطور شماره موبایلم رو بعد از ۳ سال هنوز در موبایلش نگهداری کرده بود! حداقل توی این سه سال ۳ بار گوشی عوض کرده بود، مدیر شبکه شرکتش در روز بعد در محل کارش حاضر نشده بود، میترسید اطلاعات مشتریانش رو از دست بده. با مسعود سال ۸۶ در سمینار کارآفرینی دکتر جهانگیری آشنا شده بودم.



به هر حال، فردای اون روز شبکه شرکتش از هر گونه خطری احتمالی از بیرون یا داخل سازمانش تمیز شده بود، ۲ ماه بعد از اولین تماس مسعود من دیگه توی اون شرکت کامپیوتری کوچیک نبودم، هنوز کمی گیج بودم، از اتفاقاتی که پی در پی در یکسال برام افتاده بود، سابقه نداشت توی یکسال ۳ تا شرکت رو برای استخدام شدن تجربه کنم، دی ماه بود که از مطب دکتر خندق آبادی برای ویزیت سالیانه دندان هایم تماس گرفتن، باید عکس OPG تهیه می کردم و در زمان مقرری به مطب ایشان مراجعه می نمودم، برای تهیه عکس رفتم سمت پارک میدان کتاب سعادت آباد، ساعت ۱۴:۳۰ بود رسیدم اونجا و باید تا

ساعت ۱۵ صبر میکردم، تصمیم گرفتم کمی در پارک روبروی ساختمان کمی وقتم رو به فکر کردن و مرور کردن حوادث گذشته اختصاص بدم، اونجا بود که ریتون های وسط آنیمای پارک جرعه ای در ذهنم به وجود آورد.

همه همت رو برای عملی کردن اون جرعه جمع کردم. تصمیم داشتم شرکت خودم رو به ثبت برسونم، اسمش قرار بود بشه ریتون، از اون روز به بعد شاهد این بودم که دستهایی زودتر از دست های من آستین همت رو بالا زده بود، با دویست هزار تومنی که ته جیبم باقی مونده بود تصمیم گرفته بودم شرکتی به اسم ریتون ثبت کنم، سریع برگشتم شرکت مسعود و باهاش فکرم رو درمیان گذاشتم، کمکم

کرد بیزینس پلان اولیه ریتون بسته بشه، دوست وکیلیم با ۱۵۰ تومان شرکت رو ثبت کرد، وقتی بیشتر به یقین رسیدم که قرار بود نام شرکت ۳ سیلاب ثبت بشه، اما وقتی خواستم کارت ویزیت چاپ کنم، دوست وکیلیم تماس گرفت و گفت فعلا بطور موقت اینکارو نکنم، وقتی رفتم اسناد رو ازش تحویل بگیرم، شاهد ثبت شرکت با دو سیلاب بودم، تدبیر ریتون متولد شده بود. بی اختیار یاد سخنرانی استیو جابز افتادم که میگفت زندگی شما از نقطه هایی تشکیل شده و در نهایت شما هستید که باید این نقاط رو به هم وصل کنید، با تمام این تلاش ها که شما فقط قسمت های طلایی این داستان رو مطالعه می کنید، بیزینس تدبیر ریتون هنوز یه چیزی کم

داشت، و اونم قوانین اولیه کار بود. تمام تجربیات منفی و مثبت رو که در این ۱۴ سال کار با رایانه در جاهای مختلف کسب کرده بودم رو روی کاغذ گردآوری کردم، به ۱۸ نکته رسید، حال معتقدم این ۱۸ اصل، پایه ای ترین اصول موفق نه تنها مشاوران آی تی، بلکه ۱۸ اصل طلایی هر نوع کار و خدمتی است. آروزی قلبیم اینه که روزی در دانشگاه های کشور، شاهد تدریس گرایشی بنام مشاوره آی تی باشم. سرتون رو بیشتر از این درد نیارم، در نهایت همه ما باید به دستان خالقمون شیک اعتماد کنیم، منتها ممکنه این اعتماد کمی زمان بیره که باز اونم به خودمون بستگی داره. در ادامه توجه شما رو به ۱۸ اصل موفق مشاوران آی تی جلب می نمایم.



۱. با قوی ترین توان خود اقدام به مشاوره و راهنمایی بپردازید:

مشتریان، مشاورین متخصص را برای تخصص بالایشان به خدمت می گیرند، توسعه درخواست های مشتری را حتما در یک صفحه اکسل و یا کاغذ بررسی کنید و بر روی آن تمرکز نمایید، وقتی که شما به عنوان یک متخصص در چندین محیط اقدام به مشاوره می نمایید، این مستندهای مکتوب کمک بزرگی برای شما خواهد بود.

۲. شما نرسیده اید و نخواهید رسید:

همیشه در حوزه کاری خود، جدیدترین آموزش ها را فرا بگیرید. صنعت به سرعت رشد می کند، بنابراین به محض قطع یادگیری، شما منسوخ می شوید. متخصصین همه

چیز را نمیدانند اما آنها می دانند که چه چیزی را نمی دانند و در کجا باید آن را بهبود بخشند.

۳. مشاوره کار تئوری نیست بلکه یک کار عملی است:

هر سیستمی حال نرم افزاری یا سخت افزاری، فکری یا فیزیکی می تواند به طور بدی ایفا شود، اما افراد متخصص می توانند هر سیستمی را بر اساس قسمت مثبتش بکار ببندند. نکته کلیدی این است که بدانید کی قوانین را دنبال کرده و چه زمانی آنها را بشکنید.

۴. تکنولوژی را ایفا نکنید، بلکه مشکلات را حل کنید:

وقتی سوال این مطرح است که "چطور به این تکنولوژی دست یابیم؟" این سوال کلا ماهیتی اشتباه است. یک تکنولوژی جدید ممکن است

یک راه حل برای یک مشکل خاص فراهم کند اما نباید یک پایان برای خودش باشد و باید برای تجارت مشتریان مناسب باشد.

۵. هر ابزاری هدف خود را دنبال می کند، اما هر ابزاری نباید برای همه چیز استفاده گردد:

هیچ تکنولوژی ایی بهتر یا بدتر نیست مگر اینکه به سوال "برای چه هدفی؟" را به شایسته ترین وجه پاسخ دهید.

۶. در کسب و کار شما سرویس گیرنده ها مهم نیستند، آنها فقط و فقط جزو تجارتتان محسوب می شوند:

همیشه کار درست را با مشتریان خود انجام دهید زیرا موفق ساختن آنها عملی است که شما را موفق می سازد.

۷. هر مشتری ارزش نگه داشتن ندارد:

هر بیزینسی، بیزینس مفیدی نیست، شما به دقتی احتیاج دارید که انتخاب نمایید تا چه کسی باید در این مسیر با شما همراه شود. هر کسی لیاقت مشاوره ارشد را ندارد.

۸. همه کاری را انجام ندهید:

برخی کارها را رها کنید تا بیزینس و مشتری بیشتری به سراغتان بیاید.

۹. به شهرت اهمیت بده:

مهارت هاست که کارو شغل را انجام میدهد، اما شهرت است که کار و شغل را به همراه خواهد داشت، پس با بهبود توانایی های خود، به ساختن شهرت خود توجه بیشتری نمایید.

۱۰. به خودت تکیه کن:

وقتی مشتریان تو را نمی خواهند به خودت تکیه

۱۶. کار بدون قرارداد مانند چتر بازی بدون چتر می باشد:

شاید شما هم اکنون در حال پرواز هستید اما پایان خوبی نخواهد داشت. اگر شما قرارداد نداشته باشید هم اکنون شروع به تنظیم قرارداد با مشتریانتان نمایید.

۱۷. به خودت مشاوره بده.

ما مشاورین اغلب تمرکزمان روی مشکلات مشتری هایمان است بنابراین نصیحت های و قوانین خودمان را فراموش می کنیم. به صورت دوره ای از کار عقب کشیده و به خود و تجارتتان مانند یک مشتری نگاه بیندازید. به آنها چه خواهید گفت؟

۱۸. هر اصل مشاوره ای اشتباه است به جز این یک مورد: "اشتباه" یک لغت بسیار قوی

ارتباط با مشتریانتان است. این مانند ازدواج است.

۱۳. صداقت اعتماد را می سازد:

حتی اگر مشتریانتان از شما خواست که صادق نباشید، واقعیت را بگویید. اگر همیشه صادق بمانید، مشتریان شما هیچ گاه به شما شک نخواهند کرد.

۱۴. مراقب بیزینس خود باشید:

هیچکس جز شخص خودتان، مراقب آن نخواهد بود. اجازه ندهید مشتریان شما به پرداخت های مالی دیر عادت کنند.

۱۵. اگر بیزینس و مشاوره خود را برای پول انجام می دهید اعتراف می کنم که شما یک بیمار روانی هستید یا در آینده خواهید بود. پول مهم است اما جریان آن غیر قابل پیش بینی است.

کن و اشتباهات خود را بپذیر، خود را برای سود بیشتر سازماندهی کن و مبارزه را فقط کمی به تعویق بینداز.

۱۱. خود را رها کن وقتی انضباط فکریت بهم می ریزد:

شما هرگز نمی توانید بهترین راه حل را خلق و یا انتخاب کنید. گاهی شما در تحویل پروژه دیر خواهید کرد. شما تمام ساعات کاری را نمی توانید کار کنید به خود اجازه اشتباه کردن را بدهید بنابراین شما در صورت انجام اشتباه آن را خواهید پذیرفت. به خودتان اجازه زندگی دهید، بنابراین شما چیزی ارزشمندی برای کار خواهید داشت.

۱۲. موفقیت نیازمند اعتماد دو طرفه می باشد:

اعتماد نیازمند کار بر روی



حش هت ، خویم هت !